

رفتارهای سیاسی

امام علی علیه السلام ۱

مرحوم شهید مطهری در بیان سیره عملی علی علیه السلام در خصوص می‌فرمایند:

امیرالمؤمنین با خوارج در منتهی درجه آزادی و دموکراسی رفتار کرد. او خلیفه است و آنها رعیتش، هر گونه اعمال سیاستی برایش مقدور بود اما او زندان‌شان نکرد و شلاق‌شان نزد و حتی سهمیه آنان را از بیت‌المال قطع نکرد، به آنها نیز همچون سایر افراد می‌نگریست.



خودی و غیر خودی در نهج البلاغه

مقام معظم رهبری در دیدار دست اندرکاران انتخابات با توجه به مسئله تأیید صلاحیت‌ها و نقش شورای نگهبان در این زمینه فرمودند:

" بنده گفته‌ام و باز هم می‌گویم که آن کسانی که حتی نظام را قبول ندارند بیایند در انتخابات شرکت کنند، رأی بدهند، اما نه این که کسی که نظام را قبول ندارد، بخواهند مجلس بفرستند. هیچ جای دنیا چنین چیزی وجود ندارد که وقتی ما گفتیم آقا شما که نظام را قبول نداری بیا، بگوید خیلی خوب، پس اجازه بدهید من به کسی رأی بدهم که او هم نظام را قبول ندارد؛ این معنی ندارد. در هیچ جای دنیا در مراکز تصمیم‌گیری، آن کسی که اصل نظام کشور را قبول ندارد راه نمی‌دهند؛ (حتی) یک جاهایی با اندک تهمتی طرف را کنار می‌زنند. همین کشور آمریکا که امروز خودش را نماد آزادی و مانند اینها معرفی می‌کند و یک عده آدم‌های ساده لوح هم قبول می‌کنند و ترویج می‌کنند، در آن دورانی که جریان چپ در دنیا وجود داشت - اینها البته حالا مطرح نیست - اینها هرکسی را به اندک بیانی که نشان‌دهنده یک گرایش ضعیف به تفکرات اقتصادی سوسیالیستی مثلا بود، با قاطعیت رد می‌کردند. کمونیست نبود، معتقد به کمونیسم هم نبود، معتقد به سوسیالیسم هم نبود، اما اگر یک رگه مختصری در مسائل اقتصادی نشان می‌داد، ردش می‌کردند؛ همین جایی که حالا اسم آزادی و اسم دموکراسی و مانند اینها را می‌آورند و به ما اعتراض می‌کنند که شما چرا شورای نگهبان دارید."

به همین مناسبت مسئله «خودی و خودی» و جایگاه تأیید صلاحیت در خصوص کارگزاران حکومتی را از منظر نهج‌البلاغه مورد توجه قرار دهد.

در نهج‌البلاغه خودی و غیر خودی را در دو بخش می‌توان مورد بحث قرار داد:

اول عموم مردم و دوم کاندیداهای ورود به عرصه قدرت .

علی علیه‌السلام که در نگاه به مردم، بحث خودی و غیر خودی را رد می‌کنند. به عنوان نمونه در نامه‌ی ۵۳ خطاب به مالک می‌فرمایند: قلبت را مالا مال از محبت به مردم نما و نسبت به اینان درنده خو مباش که خوردن اینان را غنیمت شماری؟ که مردم دو دسته‌اند. یا شبیه تو هستند در خلقت و یا برادر تو هستند در دین.

ایشان در جریان حمله غامدی به انبار و تعرض به یک زن مسلمان وزن غیر مسلمان که در ذمه مسلمین بوده است چنان برمی‌آشوبند که بیان می‌دارند اگر انسان مسلمان از این غم بمیرد بر او ملامتی نیست.

اما در سطح دوم و در مورد کسانی که در بدنه حاکمیت وارد می‌شوند چنین نیست و علی علیه‌السلام تعبیری محرم و نامحرم و خودی و غیر خودی را مطرح می‌کنند و بارها و بارها معیارهایی را برای گزینش و

به کارگیری در پست‌های حکومتی مطرح می‌کنند. به عنوان نمونه در نامه به مالک می‌نویسند: «انظر فی أمور عمالک فاستعملهم اختیاراً.» آنان را با آزمایش (و تحقیق و کشف صلاحیت) به کار بگمار. یا در عبارت دیگری بیان می‌دارند:

" ای مالک! کارمندان را که اهل تجربه و شرم و حیا و از خانواده‌های صالح که در اسلام پیشگام‌ترند. انتخاب کن زیرا اخلاق آنها کریم‌تر و خانواده‌شان پاک‌تر و کم‌طمع‌تر و در سنجش عواقب امور بیناترند.^۱ در همین نامه علی علیه‌السلام با صراحت یکی از ویژگی‌ها را تعلق به جبهه خودی می‌دانند. کسی که در مسند مسئولیت در نظام اسلامی قرار می‌گیرد می‌بایست تعلق خاطر فکری و قلبی کامل به گفتمان خودی داشته باشد و هم از حیث نظری و هم از حیث قلبی و نیز رفتاری وابستگی به رقیب دشمن نداشته باشد. علی علیه‌السلام در بیانی زیبا در این خصوص به مالک می‌نویسند:

" بدترین وزیران تو، وزیری است که وزیر بدکاران پیش از تو بوده است و شریک گناهان ایشان. مبدا که اینان هم راز و هم دم تو شوند، زیرا یاور گناهکاران و مددکار ستم‌پیشگان بوده‌اند. در حالی که تو می‌توانی بهترین جانشین را برایشان بیابی از کسانی که در رأی و اندیشه و کردانی همانند ایشان باشند ولی بار گناهی این بار گناه آنان بر دوش ندارند، از کسانی که ستمگری را در ستمش و بزهکاری را در بزهش یاری نکرده باشند. رنج اینان بر تو کمتر است و یاری‌شان بهتر و مهربانی‌شان بیشتر و دوستی‌شان با غیر تو کمتر است. اینان را در خلوت و جلوت به دوستی برگزین."

نکته مهمی که وجود دارد آن است که جدای از صلاحیت عمومی برای تصدی مسئولیت‌ها، صلاحیت‌های تخصصی برای قرار گرفتن در مسئولیت‌های مختلف متفاوت است. به عنوان نمونه، محمد بن ابوبکر از متعهدترین افراد به حضرت است اما حضرت او را از فرمانداری مصر عزل می‌کنند و مالک را به جای او می‌فرستند. در نامه‌ی ۳۴ در بیان علت این مسئله می‌نویسند: «اگر تو را از فرمانداری مصر عزل کردم، فرماندار جای دیگر قرار دادم که اداره آنجا بر تو آسان‌تر و حکومت تو در آن جا خوش‌تر است، از این بیان می‌توان نتیجه گرفت حکومت بر مصر صلاحیت بیشتر و خاص‌تری می‌طلبد که این صلاحیت در مالک وجود داشت، اما محمد بن ابی‌بکر فاقد این صلاحیت بود. در جمع بندی می‌توان به نکات زیر توجه کرد:

لازمه در مقام جمع بندی احراز مناصب حکومتی داشتن صلاحیت‌های لازم است. عموم مردم می‌توانند بالقوه کاندیدای احراز مناصب باشند اما طبیعتاً کسانی که واجد صلاحیت‌های لازم هستند در معرض انتخاب قرار می‌گیرند. علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

در کار کارگزارانت بنگر و پس از آزمایش به کارشان برگمان نه به سبب دوستی با آنها و بی مشورت دیگران به کارشان مگذار زیرا به رأی خود کار کردن و از دیگران مشورت نخواستن، گونه‌ای از ستم و خیانت است. کارگزاران شایسته را در میان گروهی بجوی که اهل تجربه و حیا هستند و از خاندان‌های صالح، آنها که در اسلام سابقه‌ای دیرین دارند».

در این عبارت و عباراتی از این دست ایشان تأکید می‌نمایند که در احراز مناصب ابداع نباید مسائل شخصی تأثیرگذار باشد بلکه لازم است افراد شایسته به کار گمارده شوند. در عبارت دیگری علی علیه‌السلام به طور صریح می‌فرمایند:

در به کار گماشتن عامل و کارگزار، هیچ توصیه‌ای را میپذیر و تنها لیاقت و امانت داری را مدنظر داشته باش.

بلاشک صلاحیت‌های لازم برای هر منصبی با مناصب دیگر متفاوت است و همین امر ایجاب می‌نماید که در هر موردی متناسب با آن مورد صلاحیت‌ها تعریف و مورد توجه قرار گیرند. از این رو به نظر می‌رسد صلاحیت‌های اولیه برای احراز منصب نمایندگی مجلس شورای اسلامی نیازمند این است که دقیق‌تر و کامل‌تر شود.

بلاشک لازمه ورود در چرخه مناصب حکومتی در هر نظام حقوقی، باور افراد به ارکان آن نظام سیاسی است. داشتن اختلاف نظر در درون گفتمان، مانعی نمی‌باشد. بر این اساس علیه‌السلام در نامه به مالک اشتر در این خصوص فرمودند: کسانی را انتخاب کن که گرایش‌شان به تو بیشتر و دوستی‌شان با غیرتو کمتر است. بی شک در این

جمله از آن جا که در عبارت « و لاتولّهم محاباه و أثره » از انتخاب پر اساس دوستی‌های شخصی نهی فرمودند، مراد از گرایش، گرایش گفتمانی است. از این رو در یک نگاه کلان شاید بتوان نیروی انسانی را که در زمانه حضرت حکومت را به دست می‌گیرند و مسئولیت دارند به ۳ دسته تقسیم کرد:

الف) خط امام و محبین حضرت، برای مثال می‌توان عثمان بن حنیف را ذکر کرد که در همان آغازین روزهای خلافت به فرمانداری بصره منصوب شد.

ب) انسانهای مسئله دار و خارج از چارچوب گفتمانی حضرت، که علی علیه‌السلام امکان نگاه داشتن آنها را نداشت پس بی‌معطلی آنها را عزل کرد، مانند معاویه .

ج) دسته‌میان‌ی که تکلیف‌شان معلوم نبود. آنان که اصلاحیت‌شان قطعی نبود اما افراد توانمندی بودند و البته در درون گفتمان کلی حضرت تعریف می‌شدند مانند زیاد بن ابیه.

یکی از دلایل این مسئله، اشعث بن قیس حاکم آذربایجان است. حضرت در ابتدای حکومت او را ابقا کردند و البته با نوشتن نامه‌ای از این که نگاه طعمه به حکومت داشته باشد پرهیز دادند اما زمانی که متوجه شدند وی قصد پیوستن به معاویه را داشته هر چند که با اصرار نزدیکان منصرف شده است وی را عزل کردند، به حجر دستور دادند که وی را به همراه اموال، به پایتخت بیاورد. اشعث به عنوان یک شهروند زندگی کرد و از حقوق لازم هم برخوردار بود اما در نظام سیاسی، منصبی نداشت."

توافق و ترافق در نهج‌البلاغه

نگاهی به سیره پیامبر اسلام و روز و امیرمؤمنان اسلام مواردی را نشان می‌دهد که در بدو امر قابل جمع به نظر نمی‌رسد و نیاز به تبیین دارد. از جمله این موارد نوع برخوردهایی است که رسول مکرم اسلام و علی علیه‌السلام در برخورد با دشمنان داشته‌اند. در زیر به نمونه‌هایی از این برخوردها اشاره می‌کنم:

در صلح حدیبیه شاهد انعطاف زیاد پیامبر اسلام هستیم. صلح حدیبی پیمانی است که پیامبر گرامی اسلام و و پیروان ایشان از مدینه با بت پرستان قریش بستند. این پیمان در سال ۶۲۸ پس از میلاد برابر با ذی القعدة ۶ هجری بسته شد. مفاد صلح نامه حدیبیه عبارت بود از:

ده سال میان طرفین صلح برقرار گردد تا مردم در امنیت و آرامش زندگی کنند.

مسلمانان آن سال بدون زیارت خانه خدا به مدینه بازگردند و سال بعد برای به جا آوردن عمره وارد مکه شوند، مشروط بر اینکه جز سلاح مسافر، سلاحی به همراه نداشته باشند و بیش از سه روز در مکه اقامت نکنند، قریش نیز در این مدت شهر را ترک خواهند کرد.

مسلمانان متعهد شدند افرادی را که از مکه به مدینه می گریزند، به مکه بازگردانند، اما طرف مقابل چنین تعهدی نسبت به فراریان مدینه نداشت.

سایر قبایل در هم پیمانی با قریش و مسلمانان آزاد و مختار باشند.

پیامبر اسلام در این مذاکرات انعطاف بسیاری از خود نشان دادند. به نحوی که اعتراض برخی از صحابه را برانگیخت و حتی، یکی از صحابه بیان می دارد که من در نبوت ایشان شک کردم! نمونه ای از انعطاف پیامبر اکرم، قبول درخواست سهیل بن عمرو بود.

مبنی بر حذف « بسم الله الرحمن الرحيم » از ابتدای صلح نامه، و نوشتن «باسمک اللهم» به جای آن است، و نیز حذف عنوان رسول الله بعد از نام آن حضرت و نوشتن «محمد بن عبدالله» به جای آن باشد.

اما آنگاه که در صدر اسلام، عده ای نزد پیامبر آمدند و گفتند: ما به تو ایمان می آوریم به شرط اینکه نماز نخوانیم، پیامبر فرمودند: دین، بدون نماز نمی شود یا در مورد دیگر مشاهده می کنیم که پیامبر اسلام در سفر تبلیغی خود به طائف بر قبیله ای به نام بنی عامر وارد شدند؛ یک جوان به نام بیحیره گفت: ما به تو ایمان می آوریم به شرطی که ما جانشینان بعد از تو باشیم و حکومت تو به ارث به ما برسد. پیغمبر گفت: نه! جانشینی بعد از من باید از طرف خدا معلوم شود. او گفت: پس ما به تو ایمان نمی آوریم. آیا ما به تو ایمان بیاوریم و در راه تو شمشیر بزنیم و از جان و مالمان بگذریم و دست آخر هم حکومت تو از آن دیگران باشد؟

در سیره علی علیه السلام نیز به چنین مواردی برمی خوریم:

علی علیه السلام حکمیت را پذیرفتند و با انعطافی که مورد اعتراض بعدی خوارج قرار گرفت پذیرفتند که لفظ امیرالمومنین از متن حکمیت حذف گردد.

ولی در مورد دیگر، وقتی عبدالله بن عباس به امام پیشنهاد داد تا برای مدتی معاویه را بر سر حکومت نگه دارد و وقتی حکومت امام تثبیت شد معاویه را برکنار کند. ولی امام نپذیرفت. امام فرمود اگر معاویه اصلاح شود کاری با ابقاء او ندارد ولی تا زمانی که بر همین حال است هرگز برای دو روز هم معاویه را بر سر کار نخواهد گذاشت.

در نمونه از این برخورد اما می توان به دست آورد که می بایست میان امور ذاتی و غیرذاتی تفکیک قائل شد. در امور غیرذاتی می شود مماشات کرد ولی در امور ذاتی خیر.

در مسئله حکومت بعد از پیامبر در مذاکره با طائفه بنی عامر و یا در مسئله نماز و یا کنار آمدن علی علیه السلام با معاویه که امور ذاتی اند نمی شود مذاکره کرد.

اما در مسائل غیرذاتی می توان بنا به مصالح و به صورت موردی مذاکره کرد و حتی نرمش هایی در چارچوب منافع بالاتر انجام داد. به عنوان نمونه حذف عنوان رسول الله و یا بسم الله الرحمن الرحيم از متن صلح حدیبیه و یا عنوان امیر مؤمنان از متن حکمیت.

علی علیه السلام در بیان دلیل پذیرش حکمیت و این انعطاف ها می فرمایند:

و اما سخن شمایان که گفتید چرا زمانی را بدانان مهلت دادید. این مهلت بدان جهت بود تا « نادان » بدانند و «دانا» پا برجا و استوار گردد.

مذاکره موردی پیامبر با مشرکین و مذاکره علی علیه السلام با معاویه ابداع به معنای توافقی نیست. این دو جریان اساسا با یکدیگر اختلاف مبنایی دارند و در همان حال قابل جمع نیستند. لذا توافق موردی هیچگاه به معنای وجود توافقی میان آن دو جریان نیست. علی علیه السلام معاویه را نماد شیطان می دانستند و به زیادبن ابیه فرمودند «فاحذره فإنما هو الشيطان» بترس از معاویه که او خود شیطان هست و لذا با چنین منطقی، دو روز به او مهلت دادن و او را بر سر کار گماردن یعنی مشروعیت دادن به شیطان.

کاری که امیر مؤمنان هیچگاه بدان تن نداد. غیر از این دلیل علی علیه السلام معتقد بودند که اساسا کنار آمدن موقت با معاویه، به حل مشکل نخواهد انجامید چرا که مشکل، مبنائی است. علی علیه السلام در پاسخ به اظهار نظرها مبنی بر کنار آمدن موقت با معاویه علاوه بر آن که می فرمودند: من در دین خود دورویی نمی کنم و در کار حکومت ریا نمی ورزم «پاسخ دومی دادند که ناشی از ژرف نگری حضرتش بود و آن توجه به این حقیقت بود که معاویه با من کنار نخواهد آمد و تن به مصالحه و مسالمت نخواهد داد مگر آن که با او عهد و پیمان الهی ببندم که هیچگاه معزولش ندارم. به عبارتی دیگر معاویه جز به این که من کاری به کار او نداشته باشم با من، کنار نخواهد آمد.

در همین راستا معاویه در یکی از آخرین نامه های خود به علی علیه السلام پیش از صفین اعلام می دارد که اگر علی علیه السلام در زمان حیات خود، امارت شام و مصر را به او بسپارد و پس از حیات خود نیز بیعت کسی را بر گردنش قرار ندهد در چنین صورتی است که خلافت علی السلام را خواهد پذیرفت.

بر این اساس مذاکره به معنای داد و ستد با چنان جریانی اساساً بی معناست و جز مذاکره برای مذاکره و مشروعیت بخشیدن به طرف مقابل که نماد شیطان هست تأثیری ندارد. به تعبیر علی اینها کسانی هستند که اگر پاسخ داده شوند و همراهی بیننده، گمراه کننده اند.

با این مقدمات، مذاکره فرصتی را برای نفوذ و ضربه زدن فراهم می کند. علی علایم در آغاز طرح حکمیت، نسبت به آن موضع گرفتند و آن را نفس گرفتن برای طرف مقابل تعبیر کردند. بعد از حکمیت نیز که حيله عمرو عاص روشن شد در مقابل اعتراض خوارج که چرا از ابتدا حکمیت را پذیرفتی! فرمودند:

آنگاه که شامیان در گرما گرم جنگ، و در لحظه های پیروزیما، با حيله و نیرنگ، و مکر و فریب کاری قرآن ها را بر سر نیزه بلند کردند، شماها نگفتید که: «شامیان، برادران ما و هم ایین ما هستند از ما می خواهند از خطای آنان بگذریم. و راضی به حاکمیت کتاب خدا شده اند، نظر ما این است که حرف شان را قبول کنیم و از آنان دست برداریم»

اما من به شما گفتم که: این توطئه، ظاهرش ایمان و باطن آن دشمنی و کینه توزی است، آغاز آن رحمت و پایان آن پشیمانی است، پس در همین حال به مبارزه ادامه دهید، و از راهی که در پیش گرفته اید منحرف نشوید، و در جنگ دندان بردندان فشارید، و به ندای ندادهنده ای گوش ندهید، زیرا اگر پاسخ داده شوند گمراه کننده اند و اگر رها گردند خوار و ذلیل شوند، که همواره چنین بود. اما دریغ شماها را دیدم که به خواسته های شامیان گردن نهاده اید، و حکمیت را پذیرفتید.

در این جملات مهم چند نکته قابل توجه است:

اول آنکه کنار آمدن با معاویه و شام، ظاهرش ایمان و باطن آن دشمنی و کینه توزی است، آغاز آن رحمت و پایان آن پشیمانی است.

دوم آنکه این مذاکرات تنها فرصت ها را از دست می دهد و لذا باید به مبارزه ادامه داد و از راه درستی که در پیش گرفته شده است منحرف نشد و با تمام قوا در میدان حضور یافت.

سوم آنکه شامیان کسانی هستند که اگر به آنها پاسخ دهید و همراهی شان کنید گمراهتان می کنند اما اگر رهایشان کنید هیچ کاری از پیش نمی توانند ببرند.

قدرت دورن زا در نهج البلاغه

مقام معظم رهبری به کرات بر اهمیت توجه به قدرت درون‌زا و نقش آن در پیشرفت ملت ایران تأکید کرده‌اند و این مسئله را یگانه راه دستیابی به آرمانهای بلند دانسته‌اند. ایشان در فرازی می‌فرمایند: «ملت توجه داشته باشد. ببینند که باید یک کشور اقتدار درونی خود را حفظ کند؛ این توصیه همیشه ما به مسئولین است. مشکلات کشور را تنها یک چیز حل می‌کند، آن هم عبارت است از نگاه به ظرفیت‌های درونی که این ظرفیت‌ها هم بحمدالله بسیار است، بی‌شمار است - و استفاده از این ظرفیت‌ها به شکل حکیمانه».

و بر همین اساس چشم داشتن به دست دیگران را مذموم شمرده و می‌فرمایند: تا وقتی که ما چشم‌مان به دست دیگران باشد، دنبال این باشیم که کدام مقدار از تحریم‌ها کم شد، کدام مقدار چنین شد، فلان حرف را فلان مسئول آمریکایی گفت یا نگفت به جایی نمی‌رسیم».

تأمل در نهج البلاغه امیرمؤمنان اسلام و واکاوی مسئله قدرت درون‌زا از نگاه ایشان و نقش آن در کامیابی‌ها و ناکامیابی‌ها از آن جهت که تجربه ارزشمندی از اداره یک کشور پهناور را داشته‌اند و قول و فعل ایشان بر همگان حجت است می‌تواند بسیار راهگشا باشد. مقام معظم رهبری در این خصوص می‌فرمایند:

نهج‌البلاغه در مجموع درس زندگی اجتماعی برای مسلمانهاست گوینده این کلمات یک رئیس مملکت یک حاکم و فرمانروای بزرگی است که سلطنت او و حکومت او بریک کشور پهناور و عظیمی گسترش داشته و این انسان بزرگ که مسئولیت ملک‌داری و زمامداری را هم بردوش داشته - یا احساس این

مسئولیت عظیم این مطالب را بر زبان جاری کرده. مانند گفته‌های یک حکیمی نیست که دور از غوغای زندگی و فارغ از واقعیت‌ها و مسائل گوناگونی که در یک جامعه ممکن است مطرح باشد می‌نشیند و معارف اسلامی را بیان می‌کند.....

علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه قدرت واقعی و ایمن بخش را قدرتی می‌دانند که درون‌زا بوده و بر توانمندی‌های داخلی و مناسبات صحیح فی مابین نظام سیاسی و مردم تکیه داشته باشد و بر این اساس مکرر از ضرورت به دست آوردن قدرت درون‌زا سخن گفته‌اند. بی‌شک ایستادگی لاله نظام جمهوری اسلامی در برابر تندبادهای دشمنی‌های نظام سلطه و بالندگی و درخشندگی آن مدیون همین توجه به مؤلفه‌های درونی قدرت و اجتناب از چشم داشتن به دست دیگران است. اما واکاوی سخنان امیرمؤمنان علیه‌السلام و توجه به آنها می‌تواند مسیر رفته را تقویت و از افتادن در ورطه‌های توهم دستیابی به قدرت عاریتی که قدرتی پوشالی است جلوگیری نماید. قدرتی که در چسبندگی به ابرقدرت‌هاست و با اراده آنها بالا و پایین می‌شود. برای توضیح دقیق مطلب به برخی از جملات کلیدی در نهج‌البلاغه اشاره می‌کنم:

علی علیه‌السلام در خطبه ۱۶۶ می‌فرمایند:

ای مردم! اگر در یاری حق کوتاهی نمی‌کردید و در خوار ساختن باطل سستی نمی‌نمودید، کسانی که هم پایه شما نیستند، در شما طمع نمی‌کردند و هیچ قدرتی بر شما مسلط نمی‌شد.

امیرمؤمنان اسلام می‌فرمایند: اگر می‌خواهید کسانی که هم پایه شما نیستند، در شما طمع نکنند و قدرتمندان نیز نتوانند بر شما سیطره پیدا کنند، لاجرم باید حق را یاری کنید و در وهن باطل بکوشید. به عبارتی در نسبت داخل و خارج اولویت با داخل است و این که جامعه تلاش کند در بین خود حق را عزیز و باطل را سست نماید. در چنین صورتی در عرصه بیرونی کسانی که همپایه ما نیستند در نابودی آن جامعه به طمع نمی‌افتند و ابرقدرت‌ها نیز نمی‌توانند قدرت خودشان را بر این جامعه بسط دهند.

علی علیه‌السلام در فرازی دیگر در خطبه ۲۵ می‌فرمایند:

سوگند به خدا چنین گمان می‌کنم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد، زیرا آنها در یاری کردن باطل خود، وحدت دارند و شما در دفاع از حق متفرقید و آنها در باطل از امام‌شان تبعیت می‌کنند و شما در حق از امامتان تخلف می‌کنید و آنها امانت را به صاحبانش برمی‌گردانند و شما خیانت می‌کنید و آنها در بلادشان صلاح و شما در بلادتان فساد می‌کنید.

در این جملات نیز علی علیه‌السلام در بیان دلایل قدرت طرف خارجی و دلایل ضعف طرف داخلی بر عوامل و مؤلفه‌های داخلی قدرت تأکید می‌کنند: اتحاد و همبستگی، اطاعت و فرمانبرداری از رهبری جامعه، امانت‌داری به معنای سیاسی و اجتماعی آن و صلاح در جامعه.

امیر مؤمنان علیه‌السلام در خطبه ۲۱۶ بعد از تشریح نظام حقوق متقابل مردم و حکومت می‌فرماید:

زمانی که مردم حق خود را نسبت به والی بگذارد و والی نیز حق خود را نسبت به مردم ادا نماید، حق در میان آنها عزت یابد و پایه‌های دین شان استواری گیرد و نشانه‌های عدالت برپا گردد و سنتهای پیامبران در مسیر خود افتد و اجرا گردد و در پی آن روزگار به صلاح آید و امید به بقای دولت قوت گیرد و دشمنان مایوس گردند.

در این بیان نورانی علی علیه‌السلام می‌فرمایند چه زمانی امید است که نظام سیاسی باقی بماند و طمع دشمنان در نابودی آن نظام سیاسی دچار یأس گردد؟ در پاسخ با اشاره به همین مؤلفه‌های درونی قدرت بیان می‌دارند زمانی که مردم حق خود را نسبت به والی بگذارد و والی نیز حق خود را نسبت به مردم ادا نماید.

در خطبه ۲۷ پس از اشاره به اهمیت جهاد که می‌شود معنای عام سخت کوشی و مجاهدت برای رفع موانع را برای آن در نظر گرفت می‌فرماید:

آن کس که از جهاد بگریزد خداوند تن پوش ذلت بر او پوشاند، و در طوفان فتنه و بلا سقوط کند، و در زیر چکمه فلاکت خرد و زبون شود، و عقل خود را از دست دهد، و به کیفر فرار از جبهه، حق از او روی گرداند، و سختی و مشقت بر او فرود آید، و عدالت از او روی برتابد».

در این عبارت شریف علی‌السلام می‌فرمایند اگر جامعه ای جهاد را رها کرد حتی نباید انتظار انصاف از دیگران داشته باشد و به خواری و ذلت محکوم می‌گردد.

علی علیه‌السلام در خطبه ۲۹ با اشاره به تأثیر ضعف و قوت داخلی در مناسبات خارجی می‌فرماید:

نحوه سخن گفتن مهم نیست، بلکه مهم رفتارهاست. لذا بیان می‌دارند که علی رغم آنکه سخنان تند و تیزتان سنگ خاره را می‌گدازد اما چون عملتان ضعیف است دشمنان را به طمع می‌اندازد.

به هر حال در مقابل قدرت درون‌زا می‌توان قدرت عاریتی را مطرح کرد. قدرت عاریتی به عبارتی قدرتی نیابتی است و چنین جامعه ای همچون عروسک خیمه شب‌بازی تمام کنش‌ها و واکنش‌هایش بسته به اراده فردی است که سر دیگر نخ را در دست دارد. این قدرت ریشه در درون جامعه چنان چه گفته شد ندارد و لذا با میل و اراده قدرت‌های بیرونی، بالا و پایین می‌شود.

حال بعد از تبیین اجمالی مفهوم قدرت درون‌زا این سؤال پیش می‌آید که قدرت درون‌زا چگونه به دست می‌آید؟ در پاسخ به این سؤال به یک نکته مهم از نهج البلاغه اشاره می‌کنم و آن این که قدرت درون‌زا جز با جدیت و سخت کوشی به دست نمی‌آید. علی در خطبه ۲۹ می‌فرماید که: "انسان و جامعه دلیل

هیچگاه نمی‌توانند ظلم را از خود دور کنند و حق جز با جدیت به دست نمی‌آید. ایشان یکی از راه‌های نفوذ شیطان را آسان نشان دادن مسیر عزت بیان می‌کنند در حالی که عزت و قدرت جز در سایه سخت‌کوشی و تحمل رنج‌ها به دست نمی‌آید. ایشان در خطبه ۲۷ با توجه به اهمیت همین سخت‌کوشی و مجاهدت می‌فرمایند:

آنها با ظلم بر شما، خدای را نافرمانی کنند، و شما یان با تن‌آسایی و ذلت‌پذیری، بدان رضایت دهید. وقتی شما را در تابستان فرمان جهاد دهم، گویند گرما شدید است، مهلتی تا صولت گرما بشکند و اگر در زمستان فرمان دهم که بر دشمن بتازید، گویند شدت سرماست، فرصتی تا صورت سرما فروافتد. شما ای تن‌پروران که به بهانه گرما و سرما از جهاد می‌گریزید، پس در برابر شمشیرها چگونه خواهید ایستاد» ایشان در خطبه ۸۸ نیز با اشاره به سنن الهی می‌فرمایند:

خدا هرگز استخوان شکسته ملتی را بازسازی نفرمود مگر پس از آزمایش‌ها و تحمل مشکلات».

استکبار و استضعاف در نهج البلاغه

قرآن کریم اهمیت خاصی به مفهوم استکبار قائل شده است به نحوی که این واژه با مشتقات آن، ۴۸ بار در قرآن کریم تکرار شده است. ۴ مورد از آن به استکبار ابلیس و ۴۴ مورد باقی به استکبار انسان اشاره دارد. براین اساس در نهج البلاغه که «اخ القرآن» است این مفهوم مورد توجه قرار گرفته است و در موارد متعددی در خصوص «کبر» سخن گفته شده است که اوج آن در طولانی‌ترین خطبه نهج البلاغه یعنی خطبه ۱۹۲ موسوم به «قاصعه» قابل مشاهده است. استکبار از ریشه «کبر» و کبریه معنی خود بزرگ

بینی است. علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه از کبر به عنوان بزرگترین عیبها (اکبر‌العیوب)، نقطه عزیمت سرکشی‌ها (راس‌الطغیان) و عظیم‌ترین دام‌های شیطان (مصیده ابلیس‌العظمی) یاد کرده است. خود برترینی می‌تواند مناشی مختلفی داشته باشد. به عنوان نمونه امیرمؤمنان در خطبه ۱۹۲، حسب و نسب را از جمله این مناشی دانسته و می‌فرماید:

هان کناره گیرید و بهره‌یزید از بردن فرمان مهتران و بزرگانان که از تبار خویش خود را بزرگ دیدند، و برتر از نژاد خود فرا رفتند، و و زشتی را بر پروردگارشان افکندند، و نیکی و نعمت خد نسبت به خود را انکار کردند، و اینها همه را به منظور سرکش و ستیز در برابر فرمان او در پیش گرفتند، و برای چیرگی یافتن نعمت‌هایش به انجام رسانیدند.

ایشان در فرازی دیگر از این خطبه، با اشاره به داستان ابلیس که جنس خود را از آتش و جنس آدم را از گل دانست و از همین روی در مقابل آدم سجده نکرد، نژاد را یکی از عوامل ایجاد تکبر می‌دانند. در قرآن کریم نیز قدرت و ثروت و به تعبیری زور و زر اوتادی فرعون اشاره دارد و می‌فرماید: "و فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست و این نهرها از زیر (کاخ) من جاری نیست؟ آیا مشاهده نمی‌کنید،"

از جمله دیگر عواملی هستند که می‌توانند به کبر منجر شود. اکبر آن گاه که در باب استفعال قرار می‌گیرد و به صورت استکبار ظاهر می‌شود به معنی طلب از دیگران برای به رسمیت شناختن این خودبزرگ‌بینی و کرنش در مقابل آن معنی می‌دهد. نتیجه چنین درخواستی، ایجاد روابط نامتعادل و یک طرفه هست.

بر این اساس در این رابطه که دو طرف دارد، در مقابل مستکبر، مستضعف قرار می‌گیرد. استضعاف از ماده (ضعف) است. مستضعف به کسی گفته می‌شود که به استضعاف کشیده شده و خودش و دیگران او را ضعیف و ناتوان می‌شمارند. نتیجه این معادله دوطرفه که در یک شد مستکبری قرار دارد که خود و دیگران او را برتر می‌دانند و در طرف آن چنانچه گفته طرف دیگر مستضعفی هست که خود و دیگران او را ضعیف و حقیر می‌شمارند، کرنش و اطاعت مستضعف در مقابل مستکبر است. چنانچه خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: (فرعون) قوم خود را خوار شمرد و آنها نیز او را اطاعت کردند. عملیات استضعاف، اشکال مختلفی می‌تواند داشته باشد که از جمله آنها می‌توان به سه استضعاف فکری، اقتصادی و سیاسی اشاره کرد:

الف) استضعاف فکری

از جمله مظاهر استضعاف، استضعاف فکری است. در این استضعاف، فرد از جهت فکری ضعیف و ناتوان نگه داشته می شود و اجازه رشد فکری به وی داده نمی شود. امام صادق علیه السلام در روایت مهمی که در مذمت بنی امیه فرموده اند با اشاره به این مسئله بیان می دارند

بنی امیه مردم را در تعلیم ایمان آزاد گذاشتند اما آنان را از تعلیم شرک بازداشتند تا آنگاه که شرک بر آنان حمله می کند آن را نشناسند.

علی را در خطبه ۵۳ بیان می دارند که فتنه ها از آنجا آغاز می شود که گروهی هواهای نفسانی دارند که می خواهند از آن تبعیت شود و برای همین احکامی را ابداع می کنند که آن هواهای نفسانی را تئوریزه کند. به همین منظور بخشی از حق را با بخشی از باطل می آمیزند و مردم را در فهم حق و باطل دو اشتباه می کنند.

از لوازم استضعاف فکری، حساسیت زدایی از جامعه نسبت به مسائل اساسی و به عبارتی غیر سیاسی کردن آنها و نیز مشغول کردن آنها به مسائل سطحی و دست چنم است امیرمؤمنان که بارها از این که جامعه نسبت به تعطیلی اعظیم حق و انجام عظیم باطل، حساسیت نشان نمی دهد برمی آشوبد و از همگان می خواهد که از گفتن کلام حق و مشورت به عدل باز نایستند.

بدیهی است لازمه چنین گفتنی، در جریان قرار گرفتن و پیش از آن حساس بودن و تحلیل کردن است. در جامعه استکبار زده، عموم مردم عوام نگه داشته می شوند و قدرت تحلیل و فهم مسائل از آنها گرفته می شود. قرآن کریم در این باره می فرماید:

چشم مردم را سحر کردند و آنان را ترساندند و سحر عظیمی پدید آوردند.

به عنوان مثال جریان اموری که نمونه بارز استکبار هست تلاش می کرد که مردم را دچار تخدیر ناشی از فساد نماید. مقام معظم رهبری در این باره می فرماید:

همان مدینه ای که اولین پایگاه تشکیل حکومت اسلامی بود، بعد از اندک مدتی به مرکز بهترین موسیقی دانان و آوازخوانان و معروف ترین رقاصان تبدیل شد؛ تا جایی که وقتی در دربار شام می خواستند بهترین مغنیان را خبر کنند، از مدینه آوازه خوان و نوازنده می آوردند! این جسارت، پس از صد یا دویست سال بعد انجام نگرفت؛ بلکه در همان حول وحوش شهادت جگر گوشه ی فاطمه زهرا علیه السلام و نور چشم پیامبر و حتی قبل از آن، در زمان معاویه اتفاق افتاد. بنابراین، مدینه مرکز فساد و فحشا شد و آقازاده ها و بزرگزاده ها و حتی بعضی از جوانان وابسته به بیت بنی هاشم نیز، دچار فساد و فحشا شدند! بزرگان

حکومت فاسد هم می‌دانستند چه کار بکنند و انگشت روی چه چیزی بگذارند و چه چیزی را ترویج کنند. این بلیه، مخصوص مدینه هم نبود؛ جاهای دیگر هم به این گونه فسادها مبتلا شدند»

(ب) استضعاف اقتصادی

در استضعاف اقتصادی، مستکبر به جهت برخورداری از مال و مکت، دیگرانی را که بی‌بهره هستند تحقیر می‌نماید. در قرآن کریم در این باره می‌خوانیم:

سران کافر قوم نوح گفتند: و جز گروهی از فرومایگان ما، آن هم نسنجیده، نمی‌بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد.

در دیدگاه سران کافر قوم نوح، همه ارزش‌ها در مال، قدرت و ثروت خلاصه می‌شود و آنان که از این ملاک بهره‌ای ندارند، بی‌ارزش و از ارادل شمرده می‌شوند.

به تعبیر علامه طباطبایی آنان می‌خواستند بفهمانند که اگر سخن تو حق می‌بود، بزرگان قوم، ثروتمندان و قدرتمندان از تو پیروی می‌کردند و چون فقیران و محرومان به تو نزدیک شده‌اند، پس سخن تویی ارزش است.

علی علیه‌السلام در خطبه قاصعه به شدت بر این نوع نگاه حمله کرده و می‌فرمایند:

پس همانا خداوند سبحان بندگان متکبر را با دوستان خود که در چشم آنها ناتوانند می‌آزماید، وقتی که موسی بن عمران و برادرش هارون بر فرعون وارد شدند، و جامه‌های پشمین به تن و چوب دستی در دست داشتند، و با فرعون شرط کردند که اگر تسلیم پروردگار شود، حکومت و مکش جاودانه می‌ماند - و عزتش برقرار باشد- ، فرعون گفت: «آیا از این دو نفر تعجب نمی‌کنید که دوام عزت و جاودانگی حکومت را به خواسته‌های خود ربط می‌دهند در حالی که در فقر و بیچارگی بسر می‌برند - اگر چنین است چرا دست بند های طلا به همراه ندارند،-

این سخن را فرعون برای بزرگ شمردن طلا و تحقیر پوشش لباسی از پشم گفت، در حالی که اگر خدای سبحان اراده می‌فرمود، به هنگام بعثت پیامبران ، درهای گنج‌ها، و معدن‌های جواهرات، و باغات سرسبز را به روی پیامبران می‌گشود، و پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان به حرکت در می‌آورد. اما اگر این کار را می‌کرد، آزمایش از میان می‌رفت، و پاداش و عذاب بی اثر می‌شد، و بشارت‌ها و هشدارهای الهی بی‌فایده بود، و بر مؤمنان اجر و پاداش امتحان شدگان واجب نمی‌شد، و ایمان آورندگان ثواب نیکوکاران را نمی‌یافتند، و واژه‌ها، معانی خود را از دست می‌داد. در صورتی که خداوند پیامبران را با عزم و اراده قوی، گرچه با ظاهری ساده و فقیر مبعوث کرد، با قناعتی که دل‌ها و چشم‌ها را پر سازد، هر چند فقر و نداری ظاهری آنان چشم و گوش‌ها را خیره سازد. اگر پیامبران الهی، دارای چنان قدرتی بودند

که مخالفت با آنان امکان نمی‌داشت، و توانایی و عزتی می‌داشتند که هرگز مغلوب نمی‌شدند، و سلطنت و حکومتی می‌داشتند که همه چشم‌ها به سوی آنان بود، از راه‌های دور بار سفر به سوی آنان می‌بستند، اعتبار و ارزش‌شان در میان مردم اندک بود، و متکبران در برابرشان سر فرود می‌آوردند، و تظاهر به ایمان می‌کردند، از روی ترس یا علاقه‌ای که به مادیات داشتند.

نکته مهم آنکه بهره‌مندی مستکبر در سایه فقر و نداری مستضعف رقم می‌خورد. علی‌علیه‌السلام در این باره در تعبیری می‌فرمایند:

در این بیان ایشان می‌فرمایند درویشی گرسنه نماند جز آنکه توانگری از حق او خود را به نوایی رساند.
(ج) استضعاف سیاسی

از جمله مظاهر استضعاف فکری، پایین آورده شدن افق فکری جامعه در حوزه سیاسی است. در روایتی از پیامبر مکرم اسلام می‌داریم که فرمودند: "کما تکونوا یولّی علیکم؛ همان‌گونه که هستید بر شما حکومت می‌شود".

اگر در جامعه‌ای امثال یزید و عبدالملک مروان و... حکومت می‌کنند نشانه آن است که شخصیت آن جامعه در همان حد است. واضح است اگر مردم رشد کنند، تن به حاکمیت چنین اشخاصی نمی‌دهند. علی‌علیه‌السلام می‌فرمودند: «اعرف الحق تعرف أهله و اعرف الباطل تعرف اهله».

اگر جامعه از لحاظ فکری رشد یابد آنگاه تشخیص می‌دهد که پیراهن حکومت برای تن چه کسی گشاد و برای تن چه کسی تنگ و برای چه کسی مناسب است. علی‌علیه‌السلام در جریان جنگ صفین با اشاره به همین حقیقت در خطبه ۵۱ فرمودند: "که معاویه گروهی از نادانان و گمراهان را دور خویش جمع کرده است. به عبارتی نادانی و گمراهی است که باعث می‌گردد گروهی معاویه را به سروری بپذیرند."

راهی که دستگاه قضا باید طی کند

هرگز امتی که در آن، حق ضعیف از قوی، بدون ترس و اضطراب گرفته نمی‌شود، تقدیس نمی‌گردد. توجه به عدالت و تلاش برای تحقق آن از جمله کار ویژه‌های بنیادین نظام اسلامی است. این اهمیت تا بدان پایه است که علی علیه‌السلام، یکی از دلایل اصلی پذیرش حکومت از سوی خود را برقراری توازن و از بین بردن شکافهای ناروا در میان دو طبقه ستمگر شکم باره و مظلوم گرسنه بیان می‌کنند. از منظر ایشان، عدالت است که کارها را در آن جا که باید می‌نهد و سود همگان در سایه آن تأمین می‌گردد.

عدل، زیبایی و جمال حاکمان است و زیبایی سیاست، رعایت عدالت در حکومت است. از منظر علی علیه‌السلام هر که عدالت را به کار بندد، رتبه‌اش والا گردد و هر که ستم روا دارد، در هم شکسته شود بی‌شک عدالت دارای ابعاد مختلفی است. از جمله این ابعاد می‌توان به ابعاد سیاسی، فرهنگی، آموزشی، اقتصادی و قضایی اشاره نمود. هر کدام از این ابعاد به تنهایی می‌تواند مدخل بحث مهمی باشد چرا که اساساً جدای از اهمیت ذاتی خود، در تحقق سایر ابعاد عدالت نیز مؤثر است و ابعاد عدالت در شبکه به هم پیوسته‌ای معنا می‌یابند و بدون توجه به یک بعد در سایر ابعاد نیز نمی‌توان موفق بود. از جمله ابعاد مهم عدالت، بعد قضایی است. مقصود از این عدالت، آن است که اگر افراد جامعه انسانی از حیث انسانیت و کرامت و حقوق انسانی مساوی اند و همگان در برابر قانون یکسانند که چنین است، باید در مقام داوری، حق کسی که مورد تجاوز قرار گرفته، ستانده شود و هیچگونه ملاحظات اعتباری و غیرارزشی مورد توجه قرار نگیرد. عدالت به این معنا، بر احقاق حق تزییع شده متوقف است. عدالت قضایی را می‌توان دادگری در گستره اجرای قانون دانست. در این خصوص، ذکر چند نکته ضروری است:

الف) عدم تبعیض در رسیدگی به پرونده‌ها و صدور حکم:

بی‌شک در یک نظام سیاسی که از مجموعه‌ای از افراد تشکیل می‌شود خطاهای عمد و غیر عمد اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. امام علی علیه‌السلام هیچگاه در برابر این تخلفات هرچند از نزدیکان ایشان باشد مماشات نکردند و به عبارتی هیچ کس خط قرمز ایشان نبود. امام علیه‌السلام در نامه‌ای که به اسود بن قطبه صاحب جند حلوان نوشت، به وی چنین امر فرمود: " فلیکن أمر الناس عندک فی الحق سواء ". انسان ها در حق، باید نزد تو برابر باشند.

در عهد نامه خویش به محمد بن ابی بکر هنگامی که فرمانروایی مصر را به وی داد فرمود:

به همگان به یک چشم بنگر، خواه به گوشه چشم نگری و خواه به آنان خیره شوی تا بزرگان بر تو طمع ستم بر ناتوانان نبندند و ناتوانان از عدالت مایوس نگردند.

سکونی از امام صادق علیه السلام روایت کرد که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: نقل شده است که مردی برضد علی علیه السلام نزد خلیفه دوم طرح دعوا کرد؛ در حالی که علی علیه السلام نشسته بود. عمر به علی السلام توجه کرده، گفت: ای ابا الحسن! برخیز و با دشمنت (طرف دعوا) بنشین. امام برخاست و با وی نشست. پس از ختم دادرسی عمر تغییر چهره را در علی علیه السلام مشاهده کرد. از وی پرسید: آیا از آن چه واقع شد ناخرسند شدی؟ امام با پاسخ مثبت، علت را چنین بیان فرمود: مرا در حضور خصم با کنیهام خطاب کردی. چرا نگفتی یا علی برخیز و با خصمت بنشین؟ عمر گفت: فدایت شوم! خداوند با شما ما را هدایت کرد و با شما از تاریکیها به نور برد.^۲

مورد شگفت انگیز و در عین حال افتخارآمیز جایی است که عدالت، شخص اول مملکت اسلام را با مردی غیر مسلمان در دادگاه برابر می‌نشانند. امام زره خویش را نزد مردی نصرانی دید. نزد شریح قاضی رفت. شریح پیش پای امیر مؤمنان به پا خاست و شرط احترام و ادب را به جای آورد؛ ولی امام به وی فرمود تا به جای خود بنشیند؛ آنگاه به زرهی که نزد مرد نصرانی بود، اشاره کرد و فرمود: این زره از آن من است و من نه آن را فروخته‌ام او نه به کسی بخشیده‌ام. شریح رو به نصرانی کرد و گفت: در مقابل این ادعا چه دفاعی داری؟ نصرانی گفت: این زره از آن من است؛ اما امیر مؤمنان علی را نیز دروغگو نمی‌شناسم. شریح چون سخن نصرانی را شنید، از امام خواست تا بر اثبات دعوای خود بینه اقامه کند و چون امام گواهی نداشت، شریح به نفع نصرانی حکم داد و ختم محاکمه را اعلام کرد. در این هنگام، مرد نصرانی زره را برداشت و قاضی را بدرود گفت؛ اما زود بازگشت و اسلام آورد و با صراحت گفت: این از احکام پیامبران است. گواهی میدهم که معبودی جز خدای یگانه نیست و گواهی میدهم که محمد بنده خدا و پیامبر او است؛ زیرا چنین آیینی که فرمانروای مؤمنان را در محضر قضا با مردی نصرانی برابر می‌نشانند و به قاضی دادگاهش چنین آزادی می‌دهد که دور از هرگونه نگرانی و تشویش و با استقلال کامل و براساس موازین دادرسی به دعوا رسیدگی کند و به نفع فردی غیر مسلمان و به زیان حاکم مسلمانان حکم کند، جز بر پایه وحی و حق بنیاد نشده است؛ سپس رو به امام، اعتراف کرد و گفت: این زره از آن تو و هم اکنون در اختیار تو است که در مسیر صفین از دستت به زمین افتاد.

علی علیه‌السلام در برخورد با تخلفات هیچ چیزی را بر حق برتری نمی‌دادند که نمونه‌هایی از آن بیان شد. نتیجه چنین عدالتی آن می‌شود که ضعفا از عدالت مایوس نمی‌گردند و بزرگان در نظام سیاسی طمع نمی‌کنند.

ب) سرعت و قاطعیت در اجرای حکم :

نکته مهم دیگری که باید به آن توجه شود، آن است که در کنار اصل برابری همگان در حوزه قضایی، می‌بایست در برخورد با تخلفات به سرعت و قاطعیت عمل کنند تا این نحو عملکرد مانع از تکرار چنین تخلفاتی گردد. بی شک، سرعت اجرا و حذف تشریفاتی - که موجب فوت وقت و از دست رفتن فرصت و ضرر اطراف دعوا و بی‌اثر شدن قضاوت و اجرای جامعه می‌شود، - از مهم ترین اصول قضاوت نزد امام علی علیه‌السلام است.

حدود در این اصل، هم در قضاوت های آن حضرت آشکار است و هم در فرمان‌ها و سخنان خود بر آن تأکید می‌فرمودند. علی علیه‌السلام در نامه ۵۳ نیز در خصوص سرعت و قاطعیت برخورد با کارگزاران متخلف می‌فرماید:

هرگاه یکی از ایشان دست به خیانت گشود و اخبار جاسوسان در نزد تو به خیانت او گرد آمد و همه بدان گواهی دادند، همین خبرها تورا بس بود. باید به سبب خیانتی که کرده تنش را به تنبیه بیازاری و از کاری که کرده است، بازخواست نمایی. سپس، خوار و ذلیلش سازی و مهر خیانت براو زنی و ننگ تهمت را بر گردنش آویزی» .

برخورد قاطع و سریع ایشان بعد از احراز جرم عامل مالی حکومت در بازار اهواز قابل توجه است. وقتی علی بن هرمه از بازاریان رشوه گرفت، حضرت نامه‌ای به رفاعه بن شداد قاضی منصوب خود در اهواز می‌فرستد و مرقوم می‌دارد وقتی نامه‌ام به تو رسید ابن هرمه را از بازار برکنار کن و به مردم اعلام کن و او را زندانی کن و حکم من را به کارگزارانت اعلام کن و هرگونه غفلت و تفریطی موجب هلاکت در نزد خداوند خواهد شد. در این نامه حکم عزل رفاعه نیز صادر می‌شود.

حضرت در این نامه کیفیت برخورد با ناظر متخلف را اینگونه بیان می‌دارد:

پس چون روز جمعه فرا رسد، او را از زندان بیرون بیاور و سی و پنج ضربه شلاقش بزن و در بازارها بگردانش. هر کس علیه او مدعی شد و شاهد آورد، خود و شاهدش را سوگند بده، آنگاه محل دارایی او (ابن هرمه) مقدار شهادت داده شده را به مدعی بپرداز. سپس او را با خواری و زشتی به زندان بازگردان و پاهایش را ببند و در وقت نماز باز کن. بین او و کسی که برایش خوراک نوشیدنی، پوشاک یا زیراندازی بیاورد حائل مشو. و نگذار کسی که به او خصومت و کینه می‌آموزد و امید آزادی به او می‌دهد بر او وارد

شود. اگر بر تو ثابت شود که کسی چیزی به او یاد داده که بر ضرر مسلمانان است، او را با تازیانه بزن و زندانیش کن تا توبه کند. و دستور بده زندانیان در شب به حیاط زندان در آیند تا تفرج کنند، جز این هر مه را، مگر آنکه بررسی که بمیرد، که در این صورت با زندانیان به حیاط بیاورش. چون در او توان دیدی، پس از سی روز، سی و پنج ضربه شلاق دیگری غیر از سی و پنج ضربه اول بر او بزن. و آنچه که در بازار انجام دادی و اینکه چه کسی را بعد از آن خائن برگزیده‌ای برایم بنویس و جیره و روزی خائن را قطع کن».^۳

(ج) دقت در کنار سرعت و قاطعیت

باید توجه داشت که هیچگاه دقت نباید فدای سرعت شود و از این رو علی علیه‌السلام در بیان ویژگی‌های قاضی بر این نکته دست گذاشته و تأکید می‌کنند که قاضی هیچگاه نباید از رسیدگی دقیق و موشکافی کلافه شود. علی علیه‌السلام در نامه ۵۳ در فرازهایی در این باره می‌فرمایند:

در قضاوت و صدور حکم با اطلاع کافی باشد و به فهم و اطلاع سطحی اکتفاء نکند. نسبت به مسائل و امور مشتبه و پیچیده و سردرگم محتاط‌تر باشد و برای کشف به دیگران تأمل و تحمل بیشتری داشته باشد. مصرتر از هر کس در حقایق نسبت پی‌بردن به واقعیات قضایا باشد و به دنبال دلایل و براهین قطعی مخصوصاً در موارد مشتبه باشد و برای به دست آوردن آن از هیچ تلاشی فروگذار نکند. از مراجعه طرفین دعوا و کثرت آن کمتر احساس خستگی و ناراحتی نماید. از هر کس دیگر در کشف مسائل و حقیقت‌صبر و مقاوم‌تر باشد».

(د) برخورد واقعی و مستمر و نه برای ارضاء افکار عمومی:

نظام سیاسی باید عزم جدی برای ریشه‌کنی مفاسد داشته باشد و احیاناً چند کار مهم نباید موجب شود تا از انجام مستمر وظایف کوتاهی شود. یکی از آفت‌ها در امر قضاء، آن می‌تواند باشد که بعضی برخوردها با دانه درشت‌ها ذهنیت مثبتی در مردم ایجاد کند و همین شرایطی را به وجود می‌آورد تا دستگاه قضایی عزم جدی و تمام شمول برای ریشه‌کنی مفاسد نداشته باشد. علی علیه‌السلام در خطبه ۲۱۶ در این خصوص می‌فرمایند:

"مرا به سبب فرمانبرداریم از خدا و نیز رفتار نیکویی که با شما داشته‌ام، به نیکی مستأید زیرا هنوز حقوقی است که من ادایشان نکرده‌ام و فریضی بر گردن من است که باید آنها را بگذارم".

در این بیان ایشان تأکید می‌کنند که کار نکرده و راه نرفته بسیار است و حاکم نباید مشغول به ستایش‌هایی شود که از او درباره کار نیکی که انجام داده می‌شود. نگاه به سیره امیرمؤمنان علیه‌السلام نشان میدهد که ایشان در برخورد با هیچ خطایی مماشات نمی‌کردند و با دقت و زیر نظر گرفتن همه امور به موقع و متناسب واکنش نشان می‌دادند. حتی بعضا با نگاشتن نامه به برخی از کارگزاران نسبت به برخی گزارش‌ها در مورد ایشان توجه داده و بیان می‌کردند که مراقب باش تا چنین اقدامی که گفته شده از تو سر نزده باشد. به عنوان نمونه نامه های ۲، ۴، ۴۳ در همین راستاست. این نامه‌ها برای شخص کارگزار بوده و نمود بیرونی نیز نداشته است.

ت) توجه به رفع زمینه‌های جرم خیز

علی علیه‌السلام در نامه به مالک اشتر با اشاره به کارگزاران، در ابتدا تأکید می‌نمایند که کارگزاران را از میان افرادی برگزین که شایستگی‌های لازم را داشته باشند و در این زمینه می‌فرمایند:

در کار کارگزارانت بنگر و پس از آزمایش به کارشان برگمار، نه به سبب دوستی با آنها و بی مشورت دیگران به کارشان مگمار، زیرا به رأی خود کار کردن و از دیگران مشورت نخواستن، گونه‌ای از ستم و خیانت است. کارگزاران شایسته را در میان گروهی بجوی که اهل تجربت و حیا هستند و از خاندانها در اسلام سابقه‌ای دیرین دارند. اینان به اخلاق شایسته ترند و آبرویشان محفوظتر است و از طمع کاری بیشتر رویگردانند و در عواقب کارها بیشتر می‌نگرند».

اما در ادامه و با واقع‌بینی و اینکه این شغل‌ها در معرض آسیب‌پذیری هستند تأکید می‌نمایند که با افزایش روزی آنها، زمینه فساد را به حداقل برسان و در این باره می‌فرمایند:

در ارزاق شان بیفزای، زیرا فراوانی ارزاق، آنان را بر اصلاح خود نیرو دهد و از دست‌اندازی به مالی که در تصرف می‌دارد. و نیز برای آنها حجت است، اگر فرمانت را مخالفت کنند یا در امانت تو خللی پدید آورند».

علاوه بر اینها حضرت‌شان تأکید می‌نمایند که جاسوسانی باید بر آنها گمارده شود و به صورت مرتب مورد نظارت قرار گیرند: " پس در کارهای‌شان تفقد کن و کاوش نمای و جاسوسانی از مردم راستگوی و وفادار به خود بر آنان بگمار. زیرا مراقبت نهانی تو در کارهایشان آنان را به رعایت امانت و مدارا در حق رعیت و می‌دارد. و بنگر تا یاران کارگزارانت تو را به خیانت نیالایند".

آزادی بیان

در نهج‌البلاغه لازمه مشارکت سیاسی فعال، وجود آزادی سیاسی است، چرا که در فقدان آزادی، نظارت و انتقاد صورت نمی‌گیرد. آزادی سیاسی حقی است که تمام شهروندان، بایستی بطور برابر از آن برخوردار

باشند. بنیاد نظری مشارکت بر این اصل استوار است که حکومت از آن مردم و برای مردم است و بنابراین، این مردم هستند که باید زمام امور را در دست داشته باشند.

آزادی اجمالاً به معنای نبود مانع در پیشبرد امور تعریف می‌شود و شامل انواع آزادی فردی - مادی و معنوی - و اجتماعی، سیاسی است. در این بخش نیز سخن ما در خصوص آزادی سیاسی اجتماعی است. راستی اگر در جامعه‌ای آزادی نباشد چه اتفاقی رخ خواهد داد؟

الف : گسترش نفاق و دورویی

علی علیه‌السلام در این خصوص با تحلیل خلافت خلیفه دوم می‌فرمایند: ^۴

" پس عمر خلافت اسلامی را در جوی پر خشونت قرار داد جوی که گفت‌وگوها درشت آهنگ، و برخوردها خشک و بود و همراه با این همه، لغزیدن و پوزش خواستن بود که همی تکرار می‌شد، پس زمامدار آن رژیم سوارکاری را مانند بود که به اشتري سرکش و فرمان ناپذیر سوار است، چنان که اگر مهارش را سخت برکشد پره‌های بینی شتر را می‌درد و اگر وانهد، خودسری و سرکشی را پذیرا شده باشد. چنین بود که انبوهه مردم به اشتباه کاری، بدخویی، تلون و درجا زدن گرفتار آمدند. پس من با سختی و درد تمام روزگاری دراز، صبوری گزیدم و تاب آوردم ".

حضرت در این خطبه اشاره می‌دارند در سایه حکومت خشن خلیفه دوم که در آن گفتارها درشت و برخوردها خشک و سخت بود مردم دچار تلون و رنگارنگی شدند.

علی علیه‌السلام در جای دیگری در این خصوص می‌فرمایند:

مرا با مدح و ثنای نیکو تأیید و بدان سان که رسم سخن گفتن با جباران تاریخ است، با من سخن مگویید و آن چنان که از زورمندان دژخوی پروا می‌کنند، از من فاصله مگیرید و با تصنع با من نیامیزید و چنین مپندارید که اگر با من سخن حقی گفته شود مرا گران می‌آید، و نیز گمان مبرید که من بزرگداشت نفس خویش را خواهانم، زیرا آن که از شنیدن حق و پیشنهاد عدالت احساس سنگینی کند، عمل به آن دو برایش سنگین‌تر باشد. ^۵

حضرت در این خطبه اشاره می‌دارند که نبود آزادی بیان و ترس از گفتن حقایق موجب رفتار تصنعی می‌گردد و به فاصله افتادن میان حاکم و مردم می‌انجامد.

۴ - نهج البلاغه، خطبه ۳-

۵ - نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶

ب : افزایش خطا

علی علیه‌السلام در خطبه ۲۱۶ در این خصوص بیان می‌دارند:

پس، از سخن حق و پیشنهاد عدل دریغ موزید، که من در نزد خود برتر از آن نیستم که خطا نکنم و از خطا در کردار خویش نیز احساس ایمنی ندارم، مگر آن که خداوند در برابر خویشتن خویشم کفایت کند، که او بیش از خود من قلمرو هستی‌ام را مالک باشد.

آری، واقعیت جز این نیست که من و شما همگی بندگانی هستیم در ملک پروردگاری که جز او پروردگاری نباشد، او است که حتی بخشهایی از خود ما را فراتر از مالکیت خودمان در تملک دارد.»

وقتی که معصوم چنین می‌گوید به وضوح روشن است که اگر در جامعه امکان بیان حق و نقد و مشورت عادلانه نباشد، خطاها بسیار خواهد شد. چنان چه در تحلیل خلافت خلیفه دوم نیز اشاره شد ویژگی خشونت وی باعث شد که خطاهایش بسیار و در نتیجه عذرخواهی‌هایش نیز بیشتر گردد.

ج : کبر حاکمان

اگر در جامعه ای حقایق ولو تلخ گفته نشود و فقط به مدح و ثنا گذران امور گردد، این حالت به کبر و فخر مسئولین می‌انجامد.

علی علیه‌السلام در این خصوص می‌فرمایند:

از پست‌ترین حالت‌های زمامداران جامعه در نگاه مردم شایسته این است که بدین گمان متهم شوند که دوستدار ستایش‌اند و سیاست‌شورداری‌شان بر کبرورزی بنیافته است. و به راستی که من خوش ندارم که این پندار در ذهنتان راه یابد که به چاپلوسی گراییده‌ام و شنیدن ثنای خویش را دوست دارم. من با سپاس از خداوند چنین نیستم. اما اگر چنین نیز بودم، آن را به عنوان خاکساری در برابر خداوند سبحان که به بزرگی سزاوارتر است و می‌نهادم. آری، بسا که مردمان، پس از درگیری پیروزمندانه، از ستایش شیرین کام شوند. ولی از شما می‌خواهم که برای آن که احیانا توانسته‌ام در پیشگاه خدا و شما به انگیزه خدا ترسی بخشی از حقوقی را که به گردن دارم بپردازم و از عهده وظایف واجبی که ناگزیر از انجام دادن آنم، برآیم.»

در نقطه مقابل جامعه‌ای اگر بخواهد پاک شود باید امکان آزادی در آن فراهم گردد. علی علیه‌السلام در این خصوص می‌فرمایند:

برای کسانی که نیازمند مراجعه به توهستند، بخشی از وقت خود را آزاد بگذار که شخصا آماده پذیرفتن شان باشی و در جلسه‌ای همگانی با آنان حضور یابی، پس برای همان خداوندی که تو را آفریده است، فروتن باش و به نیروهای مسلح خویش از تیره‌های نظامی و انتظامی، اجازه حضور مده، تا سخنگوشان

بی هیچ لرزشی ولکنتی، به روشنی کامل با تو سخن بگوید که من از رسول خدا به شنیدم که بارها و بارها می فرمود:

"هیچ امتی که در آن با صراحت و بی لکنت، حق ناتوان از زورمند باز گرفته نشود، از ستم پاکسازی نگرده".

علی علیه السلام بلافاصله بعد از سفارش فوق با توجه به مرارتها و تبعات وجود آزادی در جامعه تأکید می دارند که:

«وانگهی بکوش که ناآگاهیها و برخوردهای تند و ناتوانی شان در سخن گفتن را تاب آری و از هر سخت گیری و خشونت نسبت به آنها، مانع شوی، تا در برابر آن، خداوند آغوش رحمت به رویت بگشاید و مستوجب ثواب طاعت خویش سازد. آن چه میدهی با روی باز، و از آن چه دریغ می ورزی با نیک خویی و پوزش خواهی باشد».^۶

آری در راستای تحقق آزادی و نهادینه شدن آن باید حرفهای ناآگاهانه و برخوردهای درشت را تحمل کرد و بی آنکه خشونت اعمال گردد با نیک خویی و اعذار با مردم برخورد نمود.

مرحوم شهید مطهری در بیان سیره عملی علی علیه السلام در خصوص می فرمایند:

امیرالمؤمنین با خوارج در منتهی درجه آزادی و دموکراسی رفتار کرد. او خلیفه است و آنها رعیتش، هر گونه اعمال سیاستی برایش مقدور بود اما او زندان شان نکرد و شلاق شان نزد و حتی سهمیه آنان را از بیت المال قطع نکرد، به آنها نیز همچون سایر افراد می نگریست. این مطلب در تاریخ زندگی علی علیه السلام عجیب نیست اما چیزی است که در دنیا کمتر نمونه دارد. آنها در همه جا در اظهار عقیده آزاد بودند و حضرت خودش و اصحابش با عقیده آزاد با آنان روبرو می شدند و صحبت می کردند، طرفین استدلال می کردند، استدلال یک دیگر را جواب می گفتند. شاید این مقدار آزادی در دنیا بی سابقه باشد که حکومتی با مخالفین خود تا این درجه با دموکراسی رفتار کرده باشد. می آمدند در مسجد و در سخنرانی و خطابه علی پارازیت ایجاد می کردند. روزی علی علیه السلام امیرالمؤمنین علیم بر منبر بود. مردی آمد و سئوالی کرد. علی بالبدیهه جواب گفت. یکی از خارجیها از بین مردم فریاد زد: خدا بکشد این را، چقدر دانشمند است. دیگران خواستند متعرضش شوند اما علی فرمود رهایش کنید او به من تنها فحش داد.

خوارج در نماز جماعت به علی علیه السلام اقتدا نمی کردند زیرا او را کافر می پنداشتند. به مسجد می آمدند و با علی نماز نمی گذاردند و احياناً او را می آزردهند. علی روزی به نماز ایستاده و مردم نیز به او اقتدا کرده اند.

یکی از خوارج به نام ابن الکواء فریادش بلند شد و آیه‌ای را به عنوان کنایه به علی بلند خواند: «و لقد أوحى إليك و إلى الذين من قبلك لن أشركت ليحبط عملك و لتكون من الخاسرين». این آیه خطاب به پیغمبر است که به تو و همچنین پیغمبران قبل از تو وحی شد که اگر مشرک شوی اعمالت از بین می‌رود و از زیانکاران خواهی بود. ابن الکواء با خواندن این خطاب به علی علیه‌السلام گوشه‌بزند که سوابق تو را در اسلام دانیم، اول مسلمان هستی، پیغمبر تو را به برادری انتخاب ود، در لیلۃ‌المبیت فداکاری درخشانی کردی و در بستر پیغمبر خفتی، خودت را طعمه شمشیرها قراردادی و بالاخره خدمات به اسلام قابل انکار نیست، اما خدا به پیغمبرش هم گفته اگر مشرک بشوی اعمالت به هدر می‌رود، و چون تو اکنون کافر شدی اعمال گذشته را به هدر دادی.

علی در مقابل چه کرد؟! تا صدای او به قرآن بلند شد سکوت کرد تا آیه را به آخر رساند. همین که به آخر رساند، علی نماز را ادامه داد. باز ابن الکواء آیه را تکرار کرد و بلافاصله علی سکوت نمود. علی سکوت می‌کرد چون دستور قرآن است که:

وإذا قرىء القرآن فاستمعوا له وأنصتوا». هنگامی که قرآن خوانده می‌شود گوش فرا دهید و خاموش شوی.

و به همین دلیل است که وقتی امام جماعت مشغول قرائت است مأمومین باید ساکت باشند و گوش کنند. بعد از چند مرتبه‌ای که آیه را تکرار کرد و می‌خواست وضع نماز را به هم زند، علی این آیه را خواند: فاصبروا وعد الحق ولا يستخفّنک الذین لا یوقنون). صبر کن وعده خدا حق است و خواهد فرا رسید. این مردم بی‌ایمان و یقین، تو را تکان ندهند و سبک سرت نکنند دیگر اعتنا نکرد و به نماز خود ادامه داد.^۷ علی علیه‌السلام در مقابل سخنان نسنجیده و ناصواب مخالفان، با تحمل عمدتاً به تبیین می‌پرداختند. در این خصوص ذکر چند نمونه قابل توجه است:

در جریان نقض بیعت از سوی زبیر، عینیت با تبیین دقیق مسئله فرمودند:

زبیر می‌پندارد که بیعتش تنها با دست بوده نه با دل، پس او اقرار به بیعت می‌کند ولی مدعی است که با قلب نبوده است بنابراین، بر او لازم است بر این ادعا دلیل روشنی بیاورد و گرنه باید به بیعت خود بازگردد و به آن وفادار باشد.

در جنگ صفین، اصحاب علی را در مقابل دشنامگونی سپاه شام، به آن‌ها دشنام می‌دادند. حضرت با مشاهده این صحنه فرمود:

۷ - مطهری، جاذبه و دافعه علی علیه مطهری، جاذبه و دافعه علی علیه السلام، صص ۱۳۹ - ۱۴۲.

"دوست ندارم که شما دشنام دهنده باشید. ولی اگر به توصیف اعمال و بیان حالشان بپردازید، سخن‌تان به صواب نزدیک‌تر و عذرتان پذیرفته‌تر است. به جای آنکه دشنام‌شان دهید، بگویید: بار خدایا خون‌های ما و آن‌ها را از ریختن نگه‌دار و میان ما و ایشان آشتی انداز و آن‌ها را که در این گمراهی هستند راه بنماید تا هر که حق را نمی‌شناسد، بشناسد و هر که آزمند گمراهی و دشمنی است از آن باز ایستد".

پس از آن که امام علی ع شریعه فرات را از دست اصحاب معاویه گرفت و اجازه استفاده از آب را به دوست و دشمن داد تا مدتی دست به جنگ نزد و پیامی هم بین او و معاویه رد و بدل نشد.

این سبب شد که بین عراقیان زمزمه من که چرا امام، فرمان جهاد صادر نمی‌کند؟ به امام گفتند نیامده ایم این جا وطن گزینیم. زنان و فرزندان خود را در کوفه گذارده و این جا آمده‌ایم که با سپاه معاویه و دشمن مبارزه کنیم.

حضرت فرمود: افراد لشگر چه می‌گویند؟ پاسخ دادند: بعضی معتقدند از ترس کشته شدن، فرمان جنگ صادر نمی‌کند! و بعضی می‌گویند در مبارزه و جنگ با شامیان تردید دارد. حضرت در پاسخ اینان فرمود: اما اینکه می‌گویید که این درنگ به این سبب است که مرگ را ناخوش میدارم، به خدا سوگند، باکی ندارم که من به سراغ مرگ روم یا مرگ به سراغ من آید. اما این که می‌گویید که در پیکار با مردم شام دچار تردید شده‌ام، به خدا سوگند، هیچ گاه جنگ را حتی یک روز به تأخیر نینداختم مگر به آن امید که گروهی از مخالفان به من پیوندند و به وسیله من هدایت شوند. و با چشمان کم سوی خود پرتوی از راه مرا بنگرند و به راه آیند. چنین حالی را دوست‌تر دارم از کشتن ایشان در عین ضلالت، هرچند، خود گناه خود به گردن گیرند».^۸

کثیر بن نمره گوید: «در نماز جمعه شرکت کرده بودم و مستمع خطبه‌های حضرت امام علی اسلام بودم. در این هنگام مردی آمد و شعار خوارج را سر داد که «لا حکم الا لله». سپس یکی دیگر از خوارج از جای دیگر مسجد برخاست؛ با هماهنگی می‌خواستند در نماز جمعه مولی اخلال ایجاد کنند؛ حضرت به آنها فرمود: بنشینید! بله حکمی جز حکم خدا نیست ولی جمله ای است که از آن اراده باطل دارید.

حکم یعنی قانون، قانونی بهتر از قانون خدا نیست و لکن خوارج آن را به معنای حاکم می‌گرفتند؛ من هم منتظر حکم خدا در مورد شما هستم؛ سپس فرمود: آگاه باشید تا با ماهستید و نه بر ما و مخالف مسلحانه نکنید، شما را از سه حق ممنوع نخواهم کرد:

۱. شما را از حضور در مسجد برای یاد خدا ممنوع نخواهیم کرد.

۲. حقوق تان را مادامی که با ما هستید قطع نخواهیم ساخت

۳. تا وقتی که دست به سلاح نشدید با شما نخواهیم جنگید. سپس حضرت خطبه خود را ادامه داد. در سخنی دیگر آمده است که حضرت فرمود: اگر سکوت کنند، آنان را به حال خودشان و خواهیم گذاشت و اگر حاضر به گفت و گو باشند با آنها گفت و گو و محاجه خواهیم کرد و اگر افساد کنند با آنان خواهیم جنگید».

در یکی از موارد در احتجاج به خوارج و در مقابل شعارهای تند آنان می‌فرماید:

اگر گمان آن دارید که من خطا کرده‌ام و گمراه شده‌ام، پس به چه سبب همه امت محمد را به گمراهی من، گمراه می‌شمارید و آنان را به خطایی که من کرده‌ام، بازخواست می‌نمایید و به گناهی که من مرتکب شده‌ام به گفر نسبت می‌دهید؟ شمشیرهای خود را بر دوش نهاده، بر سر بیگناه و گناهکار فرود می‌آوردید و گناهکار و بی‌گناه را با هم در می‌آمیزید...

و خود می‌دانید که رسول الله کسی را که مرتکب زنا یا محصنه بود، سنگسار نمود. سپس، بر او نماز کرد و میراثش را به کسانش داد. را به کسانش داد. قاتل را کشت و میراثش را به کسانش داد. دست دزد را برید و زناکار غیرمحصنه را تازیانه زد، ولی سهمی که از غنایم نصیبشان می‌شد را می‌پرداخت و رخصت داد تا با زنان مسلمان ازدواج کنند.

رسول الله آنان را به سبب گناهی که در مرتکب شده بودند، مواخذه کرد و حد خدا را برایشان جاری ساخت ولی از سهمی، که اسلام برای شان معین کرده بود، منع شان نکرد و نام‌شان از میان مسلمانان نزدود. شما بدترین مردم هستید، از کسانی که شیطان به هر سو که خواهد آنان را می‌کشاند. و گمراه و سرگردان می‌سازد. بزودی دو گروه به سبب من هلاک شوند. یکی، دوستی که در دوستی من افراط کند و دوستی او را از راه حق دور سازد و دیگر، دشمنی که در دشمنی من افراط کند و دشمنی با من، او را از راه حق دور سازد. بهترین مردم کسانی هستند که راه میانه را برگزیدند.

در کنار موارد فوق البته مواردی بودند که حضرت در مقابل برخی سخنان از برخی افراد واکنش‌های تند کلامی نشان داده‌اند و به عبارتی با افشاگری در مقابل آنان با آنان برخورد تنیدی نموده‌اند. باز قابل توجه است که اینان نیز توانسته‌اند سخن‌شان را بگویند و در مقابل چنین جوابی دریافت کرده‌اند. دو نمونه قابل ذکر است:

روزی آن حضرت بالای منبر صحبت می کرد، اشعث بن قیس گفت: یا امیر المؤمنین این گفتار علیه شماست نه به نفع شما، حضرت بروی فریاد کشید و فرمود:^۹

تو چه دانی، که چه چیز به سود من است و چه چیز به زیان من. لعنت خدا بر تو باد و لعنت لعنت کنندگان. ای که خود و پدرت همواره دروغی چند به هم می بافته‌اید. ای منافق فرزند کافر. به خدا سوگند، که یک بار در زمان کفریت به اسارت افتاده‌ای و یک بار در زمان مسلمانیت، و در هر بار نه توانگریت تو را از بند اسارت رها کنید و نه جاه و منزلت. مردی که شمشیرهای کین را بر قوم خود رهنمون شود و مرگ را بر سر آنان راند، سزاوار است، که خویشاوندانش دشمنش دارند و بیگانگان از شر او ایمن ننشینند».

امیر المؤمنین علی به برج بن مسهر طائی، آن هنگام که او صدا به «لا حکم الا لله» بلند کرد، چنین گفت: رای کسی که در خرد، به قدری زشتی که گویا دندان‌های پیشت افتاده است، خاموش شو!! خدا تو را زشت گرداند! به خدا سوگند! تو، وقتی که حق به میدان آمد و ظاهر شد، شخصی فرومایه و ضعیف بودی و صدایت پنهان بود، همین که باطل سر بر کشید و فریاد کرد، مانند شاخ بز، آشکار شدی».^{۱۰}

در این صحنه، حضرت، به جای پرداختن به پاسخ بی حاصل به او، تنها با کلماتی درشت و تحقیرآمیز و کوبنده، او را که توطئه‌گری از گروه خوارج بود، بر جای خود نشاند. همچنین علاوه بر چنین برخوردهای کلامی، علی علیه السلام برخی و از آن جمله خوارج را از دم تیغ گذراندند که شرح آن در تاریخ موجود است. حال این سؤال پیش می‌آید که آن گفتارها از آزادی و نیز سیره عملی حضرت که مرحوم شهید مطهری ذکر کردند چگونه با این برخوردهای تند کلامی و یا مقابله نظامی قابل جمع است؟

چنانچه در روایت کثیر بن نمر اشاره شد حضرت در اقدامات خوارج در خصوص برهم زدن مجالس سخنرانی علی الام و... فرمودند:

شما را از حضور در مسجد برای یاد خدا ممنوع نخواهیم کرد حقوق تان را مادامی که با ما هستید قطع نخواهیم ساخت تا وقتی که دست به سلاح نشدید با شما نخواهیم جنگید. باز اشاره شد که حضرت در جای دیگری فرمودند: اگر سکوت کنند، آنان را به حال خودشان و خواهیم گذاشت و اگر حاضر به گفت و گو باشند با آنها گفت و گو و محاجه خواهیم کرد و اگر افساد کنند با آنان خواهیم جنگید.

از این دو جمله و از سیره عملی علی علیه السلام بر می‌آید که حد آزادی بیان، «توطئه»، «مقاتله» و «افساد» است. و در ازاء هر کدام از اینها چنانچه مشخص است محدودیتی خاص اعمال می‌گردد. حضرت در

۹ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹.

۱۰ - نهج البلاغه ۱۸۴

جمله اولی به خوارج می‌فرمایند مادامی که دست‌تان در دست ما باشد حقوق‌تان را از بیت‌المال قطع نمی‌کنیم. این سطحی از برخورد است. به عبارتی اگر مسجل بشود که دست شما در دست بیگانه است حقوق‌تان را از بیت‌المال قطع می‌کنیم چراکه حق ندارید با استفاده از امکانات حکومتی به دشمن خدمت نمایید. اما در سطح دیگر تأکید می‌کنند چنانچه به مرحله عمل برسد یعنی اینکه بجنگند یا فساد ایجاد کنند با آنها مقاتله می‌کنند. مقاتله به معنای جنگیدن معنای روشنی دارد. اما افساد در لغت به معنای تباه کردن و از بین بردن آمده است. این معنا را می‌توان در کتب لغت دید، به گونه‌ای که همگی آنها همین معنا را برای افساد آورده‌اند. اما گاه افساد را مقابل اصلاح می‌دانند و بعضی هم خروج الشیء عن الاعتدال (خارج شدن از حد اعتدال را فساد می‌دانند که در این صورت، کسی که بخواهد امری را از حد اعتدال خارج کند مفسد است. مثلاً برهم زنده نظم و اعتدال جامعه را می‌توان مفسد دانست، چنانکه در فقه، راهزنان مفسد فی الارض دانسته شده‌اند. در هیچ یک از کتب فقهی بحثی مستقل تحت عنوان افساد فی الارض انجام نشده است و فقط بعضی از فقها یا مفسران اسلامی، چه شیعه و چه سنی، جرم‌های خاصی عنوان افساد فی الارض مطرح کرده و مجازات مرگ را برای آن در نظر گرفته‌اند. مثلاً از جمله مواردی که افساد تلقی شده، تعارض به نوامیس مردم، تخریب اماکن عمومی از قبیل مساجد، و بیمارستان‌ها، آتش‌زدن خانه‌های مردم، زورگیری و... است. به عبارتی با وقوع چنین مواردی حکومت حق دارد با آنها برخورد نماید.

در موردی که در خصوص برج بن مسهر و اشعث بن قیس ذکر شد حضرت برخورد عملی نمودند اما با بیان خویش پرده از چهره این موافقان برداشتند که در حقیقت قصدشان نه انتقاد سازنده بلکه منافقانه عمل می‌نمودند و سخنان باطل خویش را در قالب حق ارائه می‌کردند. به عنوان نمونه چنانچه ذکر شد به برج بن مسهر فرمودند:

"... به خدا سوگند! تو، وقتی که حق به میدان آمد و ظاهر شد، شخصی فرومایه و ضعیف بودی و صدایت پنهان بود، همین که باطل سربرکشید و فریاد کرد، مانند شاخ بز، آشکار شدی".

در این بخش مناسب است جمع‌بندی از آنچه گفته شد ارائه شود.

لزوم تحقق آزادی سیاسی اجتماعی

- فراهم کردن زمینه‌های تحقق آزادی از قبیل رفع تندخویی و خشونت در برخورد و کلام
- تحمل و سعه صدر حاکمان در مقابل سخنان و رفتارهای ناآگاهانه و ناسنجیده
- اقدام به تبیین و پاسخگویی مهربانانه به مخاطبان و عذرخواهی در صورت لزوم

- برخورد کلامی افشاگرانه با افراد منافق (عمدتاً سران نفاق‌اند) که در قالب چهره حق، التهاب ایجاد می‌نمایند.

و ایجاد محدودیت در برخورداری از برخی از خدمات دولتی ارائه می‌شود نسبت به افرادی که دست‌شان در دست دشمنان می‌باشد. و برخورد قهری با منتقدین در صورتی که دست به مقاتله و افساد بزنند. بعد از آنکه در باب ضرورت آزادی و حدود آن سخن به میان رفت این سؤال پیش می‌آید که آزادی برای چه؟

در ذکر آثار نبود آزادی در جامعه به برخی نکات اشاره‌شده تر این بخش فقط بر این نکته تأکید می‌گردد که آزادی طریقت انحصاری دارد برای هدف رشد. بنابراین اساس آزادی بی‌معنی «رهایی» نیست. بلکه بنا به تعریف «مثبت» آن، آزادی عبارت است از نبود موانع برای رسیدن به هدفی که در اینجا ما آن هدف را رشد و معنویت می‌دانیم. وقتی چنین شد لازم است که در بیان انتقادهای به عنوان یک ضرورت، دو اصل حق مدار بودن و عادلانه بودن مورد توجه قرار گیرد، چنانچه امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر این دو همواره تأکید می‌نمودند. برای تحقق این امر مقدماتی چند لازم است:

گفت‌وگو به جای مجادله

باید در خصوص ارتقاء فرهنگ گفت‌وگو و استدلال‌گری و نقد استدلال‌ها در جامعه تلاش گردد. چرا که یکی از ویژگی‌های بسیار مهم فرد و خانواده و جامعه رشد یافته توان "گفت‌وگوگری" است. این توان که خود در اثر تربیت و تمرین حاصل می‌شود زمینه بسیاری دیگر از شاخص‌های توسعه انسانی را نیز فراهم می‌آورد.

گسترش عقلانیت

مرحوم شهید مطهری در این خصوص بیان می‌دارند که اولین اصل در تعلیم و تربیت اسلامی "تعلیم و پرورش" است. ایشان با تشکیک میان دو حوزه تعلیم و پرورش، نماینده اصلی نظام آموزشی را دادن قوه تجزیه و تحلیل به متعلم دارند. ایشان در ادامه می‌فرمایند که اسلام نه تنها به علم و تعلم توصیه کرده بلکه به پرورش عقل نیز مکرر در مکرر توصیه بوده و آن را عبادت دانسته و تأیید خود را از عقل خواسته است. در مواردی صریحاً دعوت به تعقل کرده و به صراحت فرموده که بندگان واقعی خدا کسانی هستند که تا حرفی را کاملاً نشنیده و درک کرده، آنرا رد نمی‌کنند بلکه بعد از دریافت با دقت مطلب، آن را غربال و تجزیه می‌نمایند.

و در مواردی دیگر مستقیمه موضوعاتی را برای تفکر در اختیار انسان قرار داده و از او خواسته که در آنها فکر کنند و یکی از عوامل مهم اصلاح و تربیت همین عادت به تفکر است.

ایشان خصوصیات عقل از دید اسلام را چنین برمی‌شمرند:

- غربالگری و توانایی تمییز سخن راست از باطل و سخن قوی از ضعیف؛
- توانایی تجزیه‌کردن یک سخن و تشخیص عناصر درست و نادرست آن؛
- آینده‌نگری و آخرت‌بینی.

عقل آفاتی نیز دارد که باید از آن پیراسته شود:

- سنت‌گرایی و تقلید از گذشتگان و یا عادات اجتماعی؛
- پیروی از اکثریت؛

- ملاک قراردادن قضاوت‌های مردم.

اگر جامعه‌ای اهل تفکر و تأمل باشد و از آفات عقل نیز دور باشد توان تشخیص خواهد داشت و این یعنی اینکه جامعه به گونه‌ای تربیت شده است که بی‌آنکه مدام نیازمند باید بازرسی باشد، خود می‌تواند در مواجهه با پیشامدها و مسائل جدید اهل تشخیص باشد و انتخاب نمایند. به عبارتی به جای آنکه مدام جامعه با تبلیغ‌ها و موج‌سازی‌ها داغ شود و به حرکت درآید و یا با کوچکترین یاس پراکنی‌ها سرد شود و از حرکت باز ایستد افراد جامعه به خودشان متکی می‌شوند و از درون می‌جوشند و می‌غرند و به حرکت در می‌آیند و یا از حرکت باز می‌ایستند. در نقطه مقابل، در جامعه غریزی، احساسات حکم فرماست و هرگروهی تلاش دارند تا با تحریک احساسات افراد آنها را در راستای منافع خود به کار گیرند. بی‌شک این دو ویژگی که ذکر شد ویژگی‌هایی اکتسابی‌اند و نیاز به آموزش و تمرین دارند و ساختارهای لازم جهت تحقق آن دو و در نتیجه آزادی سیاسی اجتماعی سازنده و مؤثر می‌باید ایجاد گردند.

طبیعی است که سزاوارترین بخش جامعه به این امر، مراکز تعلیم و تربیت ما و خصوصا دانشگاه‌ها هستند. در کنار این آموزش‌ها می‌باید با سعه صدر اجازه داد که سخنان منتقدان بدون واژه مطرح گردد و با هر چیزی و کسی که در حدود مجاز، آزادیها را مخدوش می‌نمایند برخورد گردد.

وحدت در بیان و بنان علی علیه‌السلام

علی علیه‌السلام نخستین گرونده به پیامبر اسلام و اولین تصدیق‌کننده ایشان بود. همیشه همراه پیامبر و مصاحب ایشان بود. در راه حق، لحظه‌ای دچار شک و تردید نشد. به راه‌های آسمان عالم تر از راه‌های زمین بود و علم در سینه‌اش موج می‌زد. در جایی که قهرمانان، پایشان می‌لرزید و مجبور به عقب نشینی می‌شدند در کنار پیغمبر اسلام بود و جانش را سپر بلایشان می‌کرد. این علی علیه‌السلام با اوصافی چنین بعد از رحلت رسول خدا و در ارتباط با وقایع پیش‌آمده در سقیفه چه کرد؟ سؤالی که پاسخ بدان می‌تواند راهگشای امروز عمل مسلمین باشد. در پاسخ به این سؤال به نکاتی چند اشاره می‌گردد:

الف) علی علیه‌السلام خلافت را حق خود می‌دانستند. حدود چند ماهی بعد از سقیفه نیز تلاش کردند تا شاید بتوانند حق از دست رفته را برگردانند اما از آنجا که دیدند دیگر مردم بیعت کرده‌اند و کار تمام شده است، هیچگاه ضرر و خطری برای دستگاه حاکمه ایجاد نکردند و فرمودند:

"همانا می‌دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت من هستم سوگند به خدا به آن چه انجام داده‌اید گردن می‌نهم تا هنگامی که اوضاع مسلمین رو به راه باشد و از هم نپاشد، و جز من به دیگری ستم نشود و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم و از آن همه زر و زیوری که به دنبال آن حرکت می‌کنید، پرهیز می‌کنم."

ایشان در این جمله بیان می‌دارند تا زمانی که امور مسلمین با سلامت در جریان است و کسی جز او مورد ستم قرار نمی‌گیرد، دست روی دست خواهند گذاشت و تسلیم خواهند بود.

ب) علی علیه‌السلام در ادامه این کنار کشیدن و به غارت رفتن میراثش آنگاه که دیدند جریان «رده» زمینه‌ای برای ضربه اسلام، فراهم کرده است، وارد میدان شدند و به صورت فعال ایفای نقش کردند و به همراهی با دستگاه حکومت پرداختند. در این باره می‌فرمایند:

از مداخله در کار دست نگاه داشتیم تا آنکه مشاهده نمودم گروهی از اسلام بازگشته، و مردم را به نابود کردن دین محمد، دعوت می‌کنند، ترسیدم اگر به یاری اسلام و اهلش برنخیزم رخنه‌ای در دین ببینم یا شاهد نابودی آن باشم که مصیبت، بزرگ تر از فوت شدن حکومت بر شماست، حکومتی که متاع دوران کوتاه زندگی است، و همچون سراب از بین می‌رود، یا همچون ابر از هم می‌پاشد. بنابراین در میان آن فتنه‌ها قیام کردم تا باطل از بین رفت و نابود شد، و دین به استواری و استحکام رسید.

۱۱) علی علیه‌السلام در تمام مدت بیست و پنج ساله دوری از خلافت ظاهری، در حد امکان و در صورت نیاز به خلفا کمک کردند. خود ایشان جایگاه خود را در تمام این مدت، «وزارت» توصیف کرده و می‌فرمایند:

" رهایم کنید و غیر مرا بخواهید، زیرا ما با حادثه‌ای روبرو هستیم که آن را چهره‌ها و رنگ‌هاست، حادثه‌ای که دل‌ها بر آن استوار، و عقل‌ها بر آن پایدار نمی‌ماند. آفاق حقیقت را ابر سیاه گرفته، و راه مستقیم دگرگون و ناشناخته شده است. بدانید اگر خواسته شما را پاسخ دهم بر اساس آن چه خود می‌دانم با شما رفتار می‌کنم و به گفتار هیچ گوینده و سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای توجه نمی‌کنم. و اگر رهایم کنید مانند یکی از شما خواهم بود، و شاید شنواتر و فرمانبردارتر از شما برای کسی باشم که حکومت خود را به او می‌سپارید و من برای شما به وزارت بنشینم بهتر از قیام به امارت است. "۱۲

د) علی علیه‌السلام بعد از درگذشت خلیفه دوم، آنگاه که به عنوان یکی از اعضای شورای شش نفره دعوت شد علی رغم آنکه هرگز با هیچ کدام از آنها هم ردیف نبود اما بدون آنکه قهر کند، وارد شد. هر چند به خاطر آنکه تأکید کرد من به کتاب خدا سنت پیامبر و اجتهاد خودم عمل می‌کنم و حاضر نشد یکی لحظه دروغی برای به دست آوردن قدرت بگوید از دستیابی به حکومت کنار گذاشته شد.

علی علیه‌السلام شیفته قدرت نبود و آن چنانچه معاویه بارها به قصد تخریب وجهی ایشان بیان می‌کرد هیچ گاه بر خلافت که یک مقام ظاهری است رشک نبرد و حسد نورزید که اگر این بود آنگاه که ابوسفیان بعد از سقیفه، پیشنهاد همکاری داد و گفت: دست خود را بگشا تا با تو بیعت کنم و به خدا سوگند، اگر بخواهی، مدینه را برایت پر از مردان جنگی و اسب خواهم کرد آن را نپذیرفت و به او فرمود: «نیازی به نصیحت تو ندارم» و یا در همین شورای شش نفره چنان گفت که ذکر آن رفت.

علی علیه‌السلام در نامه‌ای در پاسخ به ادعاهای معاویه در این خصوص فرمودند: «هنگامی که مردم ابوبکر را به سرپرستی خویش می‌گرفتند، پدرت نزد من آمد و گفت: پس از محمد تو سزاوارترین کس به این کار هستی و من در این زمینه رهبری مقاومت در برابر هر کس را که به مخالفت با تو پردازد بر عهده گیرم. دستت را فراز آر تا با تو بیعت کنم. و من چنان نکردم. و تو خود دانی که پدرت چنین گفت و چنین می‌خواست، و این من بودم که امتناع کردم زیرا مردم به روزگار کفر نزدیک بودند و من از ایجاد تفرقه بین

۱۱ - نهج البلاغه نامه‌ی ۶۲ -

۱۲ - نهج البلاغه، خطبه ۹۲

مسلمانان بیم داشتیم. پس پدرت بیش از تو به حق من آگاه بود و اگر تو نیز همان قدر که پدرت حقم را می‌شناخت، حق مرا بشناسی راه درست را یافته‌ای و اگر چنین نکنی خداوند مرا از تو بی‌نیازی دهد. ۱۳

ه: علی علیه‌السلام هرگاه در مواجهه با سؤال در خصوص وقایع بعد از رحلت پیامبر اکرم قرار می‌گرفت به بسط و شرح آن زیاد نمی‌پرداخت و فقط گذرا به بیان استدلال خویش می‌پرداخت. به عنوان نمونه، آنگاه که علی علیه‌السلام بر بالای منبر سخن می‌گفتند یکی از مردان بنی‌اسد از ایشان پرسید: چرا مردم، شما را از خلافت باز داشتند، در حالی که شما بدان سزاوارتر بودید؟

امام با بیان این نکته که پرسش مذکور ناسنجیده است فرمود: «ای برادر بنی‌اسدی تو مردی پریشان و مضطربی که نابجا پرسش میکنی، لیکن تو را حق خویشاوندی است، و حقی که در پرسیدن داری و بی‌گمان طالب دانستنی. پس بدان که: آن ظلم و خود کامگی که نسبت به خلافت بر ما تحمیل شد، در حالی که ما را نسب برتر و پیوند خویشاوندی با رسول خدا استوارتر بود، جز خودخواهی و انحصار طلبی چیز دیگری نبود که: گروهی بخیلانه به کرسی خلافت چسبیدند، و گروهی سخاوتمندانه از آن دست کشیدند».

آنگاه حضرت فرمودند که داور خداست، و بازگشت همه ما به روز قیامت است. ۱۴

علی علیه‌السلام در پاسخ به نامه معاویه که در آن بیان کرده بود شیخین افضل از علی علیه‌السلام بوده‌اند بدون آنکه وارد در این بحث شود با بیانی عتاب‌آلود به معاویه می‌فرمایند: «پنداشتی که برترین انسان‌ها در اسلام فلان کس، و فلان شخص است چیزی را یاد آورده‌ای که اگر اثبات شود هیچ ارتباطی به تو ندارد، و اگر دروغ هم باشد به تو مربوط نمی‌شود، تو را با انسان‌های برتر و غیر برتر، سیاستمدار و غیر سیاستمدار چه کار است، اسیران آزاد شده و فرزندان‌شان را چه رسد به تشخیص امتیازات میان مهاجران نخستین، و ترتیب درجات، و شناسایی منزلت و مقام آنان، خود را در چیزی قرار میدهی که از آن بیگانه ای. ۱۵».

و در بخش دیگری از نامه می‌فرمایند: «(به هر تقدیر) نمی‌دانم آیا صحابه در این مورد که حق مرا گرفته‌اند (خطایی نکرده‌اند) از این عیب منزّه و سالمند؟ یا انصار ستم کرده‌اند؟ [بلکه] فقط این را دانستم و دیدم آن چه سلب شده همان حق من است، و آن را به خدا واگذاشتم که از ایشان درگذرد» ۱۶

۱۳ - وقعه‌الصفین، صص ۱۲۳ - ۱۲۵

۱۴ - نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۲

۱۵ - نهج‌البلاغه نامه‌ی ۲۸

۱۶ - همان

چنانچه گفته شد علی علیه‌السلام علی رغم تأکید بر حقانیت و اولویت خود در حکومت و نقد آن چه صورت گرفته بود اما هیچگاه مسائل پیش آمده بعد از پیامبر اسلام را مایه تفرق نساختند. علی علیه‌السلام در عین بیان استدلال و بحث عالمانه تا آنجا که به تفرقه و اختلاف نینجامد، داوری در مورد گذشته را به خدای تعالی و روز جزا واگذاشتند و هیچ گاه زبان به طعن و سبّ و لعن نگشودند و بلکه فراتر از آن همواره در حد امکان مساعدت کردند و از آن چه شایسته بود تمجید کردند و آن چه را که ناشایست بود تذکر دادند و به تعبیر خویش، در مقام وزارت، نقشی فعال ایفاء نمودند. ایشان همواره تأکید داشتند که باید اکنون را دید و بردشمنان حقیقی اسلام توجه داشت و از این رو در پاسخ به پرسش مرد اسدی که درباره‌ی سقیفه پرسیده بود فرمودند: بیا و داستان پسر ابوسفیان را به یاد آور...».